



هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می بیند قرص خورشید از سمت چپ، از افق مشرق، سر بر می آورد، و سایه همه اجسام به طرف راست او می افتند که همان طرف غرب است، این امر همچنان ادامه دارد و سایه ها مرتباً به طرف راست جابجایی شوند، تا زوال ظهر در این هنگام، سایه ها به طرف چپ تغییر مکان می دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب، همه آنها پنهان می گردند.

در اینجا خداوند حرکت سایه های اجسام را در راست و چپ بعنوان نشانه های از عظمتش معرفی می کند و آنها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵۳

نقش سایه ها در زندگی ما

بدون شک سایه های اجسام نقش مؤثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی مسأله سایه ها برای توجه دادن به همین نکته است.

سایه ها با آنکه چیزی جز عدم نور نیستند فوائد فراوانی دارند:

۱ - همانگونه که نور آفتاب و اشعه حیات بخش آن مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور، نقش حیاتی دارند، تابش یکنواخت آفتاب آنهم در یک مدت طولانی، همه چیز را پژمرده می کند و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آنرا در حد متعادل و مؤثری نگاه می دارد:

۲ - برای آنها که بیابانگردند و یا گرفتار بیابان می شوند، نقش مؤثر سایه ها در نجات انسانها فوق العاده محسوس است، آنهم سایه های که متحرک است و در یکجا متمرکز نمی شود و به هر سو حرکت می کند، هماهنگ با خواسته ها و نیاز انسان!

۳ - موضوع مهم دیگر اینکه بر خلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه ها و نیم سایه ها توأم گردد، تا مشاهده اشیاء

تحقق پذیرد، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچگونه سایه و نیم سایه‌های نداشته باشد هرگز چنین اشیائی که غرق در نورند مشاهده نخواهند شد.

یعنی همانطور که در تاریکی مطلق چیزی قابل مشاهده نیست، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی‌باشد، بلکه دیدن اشیاء از آمیختن نور و ظلمت (نور و سایه‌ها) امکان پذیر می‌شود، به این ترتیب، سایه‌ها نقش بسیار مؤثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند (دقت کنید).

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵۴

نکته دیگر اینکه یمین (راست) در آیه فوق به صورت مفرد و شمائل (جمع شمال بر وزن مشعل به معنی چپ) به صورت جمع آمده است. این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که سایه در آغاز صبح (برای کسانی که متوجه نقطه جنوب هستند) در طرف راست می‌افتد سپس دائماً به طرف چپ حرکت می‌کند تا به هنگام غروب که در افق مشرق محو می‌گردد. این احتمال را نیز مفسران داده‌اند که یمین گرچه مفرد است ولی گاهی از آن اراده جمع می‌شود و در اینجا منظور جمع است. در آیه گذشته تنها سخن از «سجده» سایه‌ها - با آن مفهوم وسیعش - به میان آمده بود، ولی در آیه بعد این مسأله را به عنوان یک برنامه عمومی برای همه موجودات مادی و غیر مادی، آسمانی و زمینی بیان کرده، می‌گوید: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان است و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می‌کنند (و لله یسجد ما فی السماوات و ما فی الارض من دابة و الملائكة).

«و آنها در این راه هیچگونه استکبار نمیورزند» (و هم لایستکبرون) و در برابر خدا و فرمان او تسلیم محضند.

حقیقت سجده، نهایت خضوع و تواضع و پرستش است، و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می‌دهیم مصداقی از این مفهوم عام است، و منحصر به آن نیست.

و از آنجا که همه موجودات و مخلوقات خدا، در جهان تکوین و آفرینش، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می‌باشند، و از مسیر این قوانین منحرف نمیشوند و این

قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه اوسجده می‌کنند، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه‌بزرگی و بینبازی او می‌باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدس‌اویند.

دابه به معنی موجودات جنبنده است، و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می‌شود، و اینکه آیه فوق می‌گوید تمام جنبندگانی که در آسمان و زمی‌ن هستند برای خدا سجده می‌کنند از آن استفاده می‌کنیم که موجودات زنده مخصوص به کره زمین نیست، بلکه در کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده‌های وجود دارد.

گرچه بعضی احتمال داده‌اند که کلمه من دابة تنها قید برای ما فی الارض باشد یعنی تنها از جنبندگان زمین سخن می‌گوید، ولی بسیاربعید به نظر می‌رسد، بخصوص اینکه در آیه ۲۹ سوره شوری می‌خوانیم: و من آیاته خلق السماوات و الارض و ما بث فیهما من دابة: از نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آن دووجود دارند.

درست است که سجده و خضوع و تواضع تکوینی منحصر به موجودات زنده و جنبنده نیست، ولی از آنجا که اینها اسرار و شگفتیهای بیشتری از آفرینش را از خود نشان می‌دهند انگشت روی اینها گذاشته شده است. و از آنجا که مفهوم آیه هم انسانهای عاقل و با ایمان و فرشتگان را شامل می‌شود و هم حیوانات و جانداران دیگر، کلمه سجده، در معنی عام خود که هم شامل سجده اختیاری و تشریعی می‌شود و هم سجده تکوینی و اضطراری، استعمال شده است.

و اما اینکه در آیه فوق، ملائکه بطور جداگانه ذکر شده، به خاطر آنست دابه تنها به جنبندگانی گفته می‌شود که جسمانی هستند، و اگر فرشتگان رفت

و آمدی دارند و حضور و غیابی، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دابه داخل گردند.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آنها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می‌کنند و در آن روز سر از سجده بر می‌دارند و می‌گویند ما عبدناک حق عبادک: ما حق

عبادت ترا انجام ندادیم!

جمله و «هم لا يستکبرون» اشاره به وضع حال فرشتگان است، که آنها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند. لذا بلافاصله بعد از آن به دو قسمت از صفات آنها که تأکیدی است بر نفی استکبار اشاره کرده می گوید: آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسند (یخافون ربهم من فوقهم). «و آنچه را ماموریت دارند به خوبی انجام می دهند» (و یفعلون ما یؤمرون). همانگونه که در آیه ۶ سوره تحریم درباره گروهی از فرشتگان می خوانیم (لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون): آنها در اطاعت فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آنچه را دستور داده شده است انجام می دهند. از این آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دو چیز است: ترس در برابر مسئولیتها، و انجام فرمانهای خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد، و دیگری اشاره به طرز عمل آنها و برخوردشان با قوانین و دستورات، و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵۷

مسلم کلمه من فوقهم اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می کند، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است. در آیه ۶۱ سوره انعام می خوانیم و هو القاهر فوق عباده: او بر فراز بندگان قاهر است و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت و قوت خود را نشان بدهد می گفت و انا فوقهم قاهرون: من بر فراز آنها قاهرم. در تمام این موارد، فوق همان برتری مقامی را بیان می کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵۸

آیه ۵۱-۵۵

آیه و ترجمه

و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله وحد فای فارهبون ۵۱ و له مافی السموت و الارض و له الدین واصبا ء فغیر الله تتقون ۵۲ و ما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجرون ۵۳ ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم

بربهم یشرکون ۵۴ لیکفروا بما ءاتینهم فتمتعوا فسوف تعلمون ۵۵

ترجمه :

- ۵۱ - و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، معبود (شما) تنها یکی است، تنها از (کیفر) من بترسید.
- ۵۲ - آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است، و همواره دین (وقوانین دینی) از او می باشد و آیا از غیر او می ترسید؟!
- ۵۳ - آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خداست، سپس هنگامی که ناراحتیها به شما می رسد او را می خوانید.
- ۵۴ - و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می شوند.
- ۵۵ - (بگذار) نعمتهائی را که به آنها داده ایم کفران کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) بهره گیرند، اما بزودی خواهید دانست (سرانجام کارتان به کجا خواهد

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۵۹

تفسیر :

دین یکی و معبود یکی! در تعقیب بحث توحید و خداشناسی از طریق نظام آفرینش، آیات مورد بحث به نفی شرک می پردازد، تا با تقارن این دو به یکدیگر، حقیقت آشکارتر شود.

در آغاز می گوید: خدا دستور داده که دو معبود برای خود انتخاب نکنید (و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین).

«معبود تنها یکی است» (انما هو اله واحد).

وحدت نظام آفرینش و وحدت قوانین حاکم بر آن، خود دلیلی بروحدت آفریدگار و وحدت معبود است.

اکنون که چنین است، تنها از کیفر من بترسید و از مخالفت فرمان من بیم داشته باشید نه غیر آن (فایای فارهون).

مقدم شدن کلمه «ایای» دلیل بر حصر است مانند ایاک نعبد یعنی تنها و تنها باید از مخالفت و کیفر من ترس داشته باشید.

جالب اینست که در این آیه تنها نفی دو معبود شده است، در حالی که می دانیم مشرکان عرب، بتها و معبودهای بسیار زیادی داشته، و بتخانه های آنها مملو از انواع و اشکال بتهای مختلف بود، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند

نکته و یا همه نکات زیر باشد:

۱ - آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حداقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤکدتری نفی شوند، زیرا هر عددی را بخواهیم ما فوق واحدانتخاب کنیم باید از دو بگذریم.

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۰

- ۲ - در اینجا همه معبودهای باطل، یکی محسوب شده، می گوید آنها را در مقابل حق قرار ندهید، و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید.
- ۳ - عربهای جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند: معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند، و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشا خیر و برکت و نعمت می دانستند، یعنی بتها.
- ۴ - ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده ثنویین (دوگانه پرستان) همانها که قائل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد، چرا که آنها منطقی هر چند ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند.
- مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن اینکه پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست، اما تو آنهمه معبود برای خود ساختی، نفس سرکش تو بتی است، و هوی و هوست بت دیگر، و دنیا و هدفهای مادیت بتهای دیگر، تو حتی در برابر انسانها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی؟!»
- و به دنبال این دستور ضمن سه آیه، دلیل توحید عبادت را با چهار بیان مشخص می کند:
- نخست می گوید: آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است (و له ما فی السماوات و الارض).
- آیا در مقابل کسی که مالک عالم هستی است باید سجده کرد یا بتهای فاقد همه چیز؟
- سپس اضافه می کند نه تنها آسمانها و زمین از آن او است که همواره دین

و تمام قوانین نیز از ناحیه او می‌باشد (و له الدین و اصبا).
هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین تکوینی را او ایجاد کرده
مسلم است که قوانین تشریعی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعاً
اطاعت نیز مخصوص او است.

«واصب» در اصل از ماده «وصوب» به معنی دوام گرفته شده است، و
بعضی آنرا به معنی خالص تفسیر کرده‌اند (طبعاً تا چیزی خالص نباشد دوام
پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد، یعنی
همیشه و هر زمان دین خالص از آن خداست، و کسانی که دین را به معنی
اطاعت گرفته‌اند، واصب را به معنی واجب دانسته‌اند یعنی تنها باید اطاعت
فرمان خدا کرد.

در روایتی می‌خوانیم که شخصی از تفسیر این جمله از امام صادق (علیه
السلام) سؤال کرد، امام فرمود: واصب یعنی واجب.
ولی روشن است که این معانی همه لازم و ملزوم یکدیگرند:
و در پایان این آیه می‌فرماید: آیا با این حال که همه قوانین و دین و اطاعت از آن
خدا است «از غیر او پرهیز می‌کنید؟» (ا فغیر الله تتقون).
مگر بته‌ها می‌توانند به شما زیانی برسانند؟ یا نعمتی به شما ببخشند؟ که از
مخالفتشان بیم دارید و عبادتشان را لازم می‌شمیرید؟!
با اینکه آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خدا است (و ما بکم من نعمة فمن
الله).

این در حقیقت سومین بیان است برای لزوم پرستش معبود یگانه یعنی الله، و
منظور این است که اگر پرستش بته‌ها به خاطر شکر نعمت است، که بته‌ها به شما

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۲

نعمتی نداده‌اند که شکرش لازم باشد، بلکه سر تا پای وجود شما رانعمتهای
خدا فرا گرفته است، با این حال بندگی او را رها می‌کنید و به سراغ بته‌ها
می‌روید! علاوه بر این هنگامی که ناراحتیها، مصائب، بلاها و رنجها به سراغ شما
می‌آید برای دفع آنها تنها دست تضرع به درگاه او برمی‌دارید و او را می‌خوانید
(ثم اذا مسکم الضر فالیه تجثرون).

بنابر این اگر پرستش بته‌ها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات است، آنهم که از
ناحیه خدا است و شما نیز عملاً ثابت کرده‌اید که در سختترین حالات زندگی
همه چیز را رها می‌کنید و تنها به درگاه او می‌روید.

و این چهارمین بیان برای مسأله توحید عبادت است.

«تجئرون» در اصل از ماده جوّار (بر وزن غبار) به معنی آوای چهارپایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هائی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است، انتخاب این تعبیر در اینجا مخصوصاً این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیاد می شود و کارد به استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز الله را می خوانید؟! پس چرا در حال آرامش و مشکلات کوچک دست به دامن بت می زنید؟! آری در این گونه موارد خداوند ندای شما را می شنود و به آن پاسخ می گوید و مشکلاتتان را بر طرف می سازد سپس هنگامی که زیان و رنج را از شما بر طرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قرار می دهند و به سراغ بتها می روند (ثم اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم يربهم يشرکون). در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست، ولی در حال عادی، پرده های غفلت و غرور و جهل و تعصب

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳

و خرافات آنرا می پوشانند، اما به هنگامی که تند باد حوادث و طوفانهای بلا می وزد این پرده ها کنار می روند و نور فطرت آشکار می گردد و می درخشد، درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانید، خدا نیز پرده های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می سازد که این گشودن پرده های رنج، نتیجه گشوده شدن پرده های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه تعبیر به كشف الضر شده است که به معنی کنار زدن پرده های مشکلات است).

ولی هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش باز گشتید، از نوه مان غفلت و غرور، و همان شرک و بت پرستی خودنمایی می کند. در آخرین آیه مورد بحث، پس از ذکر دلائل منطقی فوق و روشن شدن حقیقت، بالحنی تهدید آمیز چنین می گوید: نعمتهائی را که به شما داده ایم کفران کنید و چند روزی از این متاع دنیا بهره مند شوید ولی بزودی خواهید دانست نتیجه و پایان کارتان چیست (لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون).

این درست به آن می ماند که انسان شخص متخلف و منحرفی را با

دلائل مختلف، نصیحت و ارشاد کند و سرانجام چون امکان دارد این نصایح و اندرزها در او اثر نکند با یک جمله تهدید آمیز گفتار خود را پایان می‌دهد و می‌گوید: با توجه به این مطالبی که گفتم باز هم هر چه از دستت بر می‌آید بکن ولی نتیجه کارت را بزودی خواهی دید.

بنابر این «لام» در «لیکفروا» لام امر است، امری که برای تهدید بیان شده، همانند «تمتعوا» که آنهم امر است به عنوان تهدید، با این تفاوت که لیکفروا صیغه غائب است و تمتعوا مخاطب، گوئی نخست آنها را غائب فرض کرده، می‌گوید اینها بروند و همه این نعمتها را کفران کنند، و با این

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۴

تهدید، حالت توجه مختصری برای آنها پیدا شده به طوری که به صورت مخاطب در آمده‌اند و به آنها می‌گوید چند روزی از این نعمتهای دنیا بهره گیرید اما روزی خواهید دید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید و سرانجام کارتان به کجا می‌رسد!

در واقع این آیه شبیه به آیه ۳۰ سوره ابراهیم است: قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار: بگو چند روزی از لذات این جهان بهره گیرید که سرانجام کار شما آتش دوزخ است!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۵

آیه ۵۶-۶۰

آیه و ترجمه

و يجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما رزقنهم تالله لتسلن عما كنتم تفترون ۵۶ و يجعلون لله البنت سبحنه و لهم ما يشتهون ۵۷ و اذا بشر احدكم بالانثى ظل وجهه مسودا و هو كظيم ۵۸ يتورى من القوم من سوء ما بشر به اء يمسكه على هون اء يدسه فى التراب اء لا ساء ما يحكمون ۵۹ للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء و لله المثل الاعلى و هو العزيز الحكيم ۶۰

ترجمه :

۵۶ - آنان برای بتهائی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند سهمی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم قرار می‌دهند، به خدا سوگند (در دادگاه قیامت) از این دروغ و تهمتها بازپرسی خواه

۵۷ - آنها (در پندار خود) برای خداوند دخترانی قرار می دهند، منزله است او (از اینک که فرزندی داشته باشد) ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند.

۵۸ - در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب توشده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد!

۵۹ - از قوم و قبیله خود بخاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کنند؟!

۶۰ - برای آنها که ایمان به سرای آخرت ندارند صفات زشت است، و برای خدا صفات عالی است و او عزیز و حکیم است.

تفسیر :

آنجا که تولد دختر ننگ بود!

از آنجا که در آیات گذشته بحثهایی مستدل پیرامون نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعتهای شوم و عاداتهای زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی، و در همین رابطه به سه قسمت از این بدعتها و عادات شوم اشاره می کند. نخست می گوید:

«این مشرکان برای بتهایی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنها روزی داده ایم قرار می دهند» (و يجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما رزقناهم).

این سهم، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سوره انعام آیه ۱۳۶ به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بتان می دانستند و در راه آنها خرج می کردند، در حالی که نه از ناحیه این بتها سودی به آنها می رسید و نه از زیان آنها بیمناک بودند که بخواهند با این کار، رفع خطر کنند، و این احمقانه ترین معاملهای بود که آنها انجام می دادند.

سپس اضافه می کند به خدا سوگند در دادگاه عدل قیامت از این دروغها و تهمت‌ها بازپرسی خواهید شد! (تا لله لتسئلن عما كنتم تفترون). و به دنبال این

بازپرسی و اعتراف کردن که در آنجا چارهای از اعتراف نیست، مجازات خواهید شد، بنابر این عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه‌های شما را می‌بلعد و هم زیان در جهان دیگر.

دومین بدعت شوم آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آرایش جسمانی پاک است، دخترانی قائل میشدند و معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند» (و يجعلون لله البنات سبحانه). ولی نوبت خودشان که می‌رسد آنچه را میل دارند برای خود قائل میشوند (و لهم ما يشتهون).

یعنی هرگز حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قائل شده بودند برای خود نیز قائل شوند و اصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می‌شد!

آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به سومین عادت زشت و شوم آنها می‌کند و می‌گوید هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختری به تو داده آنچنان از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می‌کند که صورتش سیاه می‌شود!

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۸

(و اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا).

«و مملو از خشم و غضب می‌گردد (و هو كظيم).

کار به همینجا پایان نمی‌گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش، دامنش را گرفته از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده است متواری می‌گردد (یتواری من القوم من سوء ما بشر به).

باز هم، موضوع خاتمه نمی‌یابد بلکه او دائماً در این فکر غوطه‌ور است که آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد و یا آنرا زنده در زیر خاک پنهان سازد! (ايمسكه على هون ام يدسه فى التراب).

در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیر انسانی را با صراحت هر چه بیشتر محکوم کرده و می‌گوید: بدانید حکمی را که آنها می‌کردند، حکم زشت و بدی بود (الا ساء ما يحكمون).

سرانجام ریشه این همه آلودگیها و بدبختیها را چنین معرفی می‌کند که اینها همه زائیده عدم ایمان به آخرت است آنهایی که ایمان به سرای دیگر ندارند صفات زشت و شوم خواهند داشت (للاذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء).

«اما برای خداوند صفات عالی است» (و لله المثل الاعلی).

«و او قادر حکیم است» (و هو العزیز الحکیم).

و به همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می‌شود، شعاع نیرومندی از صفات عالیش، از علم و قدرت و حکمتش، در جان او

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۶۹

پرتوافکن می‌گردد، و از خرافات و زشتکاریها و بدعتهای شوم فاصله می‌گیرد، اما هر قدر از او دور می‌گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می‌شود. فراموش کردن خدا و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او انگیزه همه‌پستیها و زشتیها و انحرافها و خرافات است، و یادآوری این دو اصل اصیل منبع اصلی احساس مسئولیت و مبارزه با جهل و خرافات، و عامل توانائی و دانائی است.

نکته‌ها:

۱ - چرا فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند؟

می‌خوانیم که مشرکان عرب، فرشتگان را، دختران خدا می‌پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می‌دانستند، در سوره زخرف آیه ۱۹ می‌خوانیم و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثا: فرشتگان را که بندگان خدا هستند زن می‌پنداشتند و در سوره اسراء آیه ۴۰ می‌فرماید ا فاصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائكة اناثا: آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است».

این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود، و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت، و لذا به گفته بعضی اینکه عرب، شمس (خورشید) را مؤنث مجازی و قمر (ماه) را مذکر مجازی می‌گوید به خاطر این است که قرص آفتاب در میان نورخیره کننده‌اش آنچنان پوشیده

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۷۰

است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که قرص ماه کاملاً نمایان است.

این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان، سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیفتری است. و به هر حال این یک خرافه و پندار غلط قدیمی است که متاسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می‌شود و حتی در ادبیات زبانهای مختلف نیز وجود دارد، از جمله اینکه هنگامی که یک زن خوب را می‌خواهند توصیف کنند فرشته‌هاش می‌گویند، و عکسهائی که از فرشتگان می‌اندازند غالبا به صورت زن است در حالی که فرشتگان اصولا جسم مادی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤنث داشته باشند.

۲- چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می‌کرد؟

این واقعا وحشت آور است که انسان، آنقدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان آن هم در زشتترین صورتش افتخار و مباهات نماید، انسانی که پاره تن خود او است انسانی که بی دفاع و ضعیف است، او را بادست خویش زنده زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان هر چند نیمه وحشی دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند، قطعاً دارای ریشه‌های اجتماعی و روانی اقتصادی بوده است.

مورخان می‌گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد، گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند، پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند، ولی بعضی از آن دختران اسیر با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند، آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۷۱

به قبیله خود باز نگردند، این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنها گردید، تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند که هرگاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا بدست دشمن نیفتند!

خوب ملاحظه می‌کنید که وحشتناکترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می‌گرفت، و عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد، و مسأله وئاد (زنده بگور

کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همانست که قرآن شدیداً آنرا محکوم ساخته و می‌گوید و اذا الموءدة سئلت بای ذنب قتلت: در قیامت در باره دختران زنده بگور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی آنها کشته شدند؟ (تکویر - ۹).

این احتمال نیز وجود دارد که تولید کننده بودن پسران، و مصرف کننده بودن دختران، در آن جوامع، نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برای آنها، سرمایه بزرگی محسوب می‌شد که در غارتگریها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می‌کردند، در حالی که دختران چنین نبودند. از سوی دیگر وجود جنگها و نزاعهای دائمی قبیلگی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می‌شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می‌خورده، و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد یک پسر، مایه مباهات بود و تولد یک دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده! این امر تا آنجا رسید که به گفته بعضی از مفسران، به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می‌داد شوهر، از خانه متواری می‌گشت، مبادا دختری برای او بیاورد و او در خانه باشد! سپس اگر به او خبر می‌دادند، مولود پسر است، با خوشحالی و هیجان وصف‌ناپذیری به خانه باز می‌گشت، اما وای اگر به او

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۷۲

خبر می‌دادند که نوزاد دختر است آتش خشم و اندوه جان او را در بر می‌گرفت. داستان وئاد پر از حوادث بسیار دردناک و چندان آواراست. از جمله نقل کرده‌اند مردی خدمت پیامبر آمد، اسلام آورد، اسلامی راستین، روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و سؤال کرد آیا اگر گناه بزرگی کرده باشم توبه من پذیرفته می‌شود، فرمود: خداوند تواب و رحیم است، عرض کرد ای رسول خدا گناه من بسیار عظیم است، فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگتر است. عرض کرد اکنون که چنین می‌گوئی بدان: من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم، در حالی که همسرم باردار بود، پس از چهار سال باز گشتم، همسرم به استقبال من آمد، نگاه کردم دختری در خانه دیدم، پرسیدم دختر کیست؟ گفت دختر یکی از همسایگان است! من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می‌رود اما با تعجب دیدم نرفت، غافل از اینکه او دختر من است و مادرش این واقعیت را مکتوم می‌دارد، مبادا بدست

من کشته شود.

سرانجام گفتم راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است!

آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم، گاهی به خواب می رفتم و گاهی بیدار می شدم، صبح نزدیک شده بود، از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود، او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم همراه من به نخلستان بیا.

او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم، من شروع

تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۲۷۳

به کنندن حفره ای کردم و او به من کمک می کرد که خاک را بیرون آورم، هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم... در این هنگام هر دو چشم پیامبر پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم! و او پیوسته دست و پا می زد، و مظلومانه فریاد می کشید پدر جان! چه با من می کنی؟ در این هنگام، مقداری خاک به روی ریشهای من ریخت او دستش را دراز کرد و خاک را از صورت من پاک نمود، ولی من همچنان قساوت مندانه خاک به روی او می ریختم، تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد!

در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشکها را از چشم پاک می کرد، فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر انتقام از تو بگیرد!

و نیز در حالات قیس بن عاصم که از اشراف و رؤسای قبیله بنی تمیم در جاهلیت بود و پس از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام آورد می خوانیم: روزی به خدمت پیامبر آمد تا بار گناه سنگینی را که بردوش می کشید شاید سبک کند، عرض کرد در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بیگناه خود را زنده بگور کردند، من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم! هنگامی که سیزدهمین دخترم را همسرم مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده بدنیا آمده، اما در خفا آنرا نزد اقوام خود فرستاده بود موقتاً فکرم

از ناحیه این نوزاد راحت شد.
اما بعدا که از ماجرا آگاه شدم او را با خود به نقطه‌ای بردم و به تضرع و التماس
و گریه او اعتنا نکرده و زنده بگورش ساختم!
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد و در
حالی اشک

بعد ←

↑ نفرت

→ قبل